

رویدادهای تاریخی و ماندگار اواسیرمان. ترجمه ماشاءالله مقدسی

۲۱۱

پتر وایس و هرمان هسه مرید و مراد

هرمان هسه و پتر وایس را رابطه‌ای چندین ساله به هم پیوند داد. رابطه‌ای که با نامه‌نگاری، خواندن دوجانبه آثار هنری و ملاقاتهای شخصی ژرفا یافت و به چنان دوستی انجامید که مانند آن را مشکل بتوان در بین افراد متفاوتی مانند این دو دید: رابطه مرید و مراد.

اوایل ماه ژانویه ۱۹۳۷ پتر وایس بیست ساله نامه‌ای به هرمان هسه که مورد احترام او بود و خیلی از آثارش را خوانده بود، نوشت. او دستنوشته‌ای از آثار خود را با تصاویری که بر آن ترسیم کرده بود، جهت اظهار نظر برای هسه فرستاد و بلافاصله جواب دو صفحه‌ای دریافت کرد که در آن هرمان هسه استعداد نقاشی او را مانند استعدادش در نویسندگی مورد تأیید قرار داده بود. هسه در آن نامه به او توصیه‌هایی کرد و وعده‌های امیدبخشی داد.

همان گونه که پتر وایس چهل ساله بعد در مصاحبه‌ای گفت: این نامه در پیشرفت او تأثیر فراوانی داشت. آن نامه تنها سخنان دلگرم‌کننده و مثبتی بود که آن هنرمند جوان در آن زمان از یک نویسنده سرشناس



هسه در نورنبرگ.

دریافت می کرد. جواب این سوال را که چرا او به هرمان هسه عشق می ورزید، پتر وایس خود چنین داد: «هسه محبوبترین نویسنده من بود [...] من هم مانند خیلی از جوان ها او را دوست داشتم: هر شخصی برای خودش در جستجوی کسی است.» در آن زمان او جوانی بود که می خواست نقاش و نویسنده شود و می بایست با مخالفت والدینش به مقابله می پرداخت و با مهاجرتی تحمیلی از دوستان قدیمی و ملاقات هایش در برلین و لندن جدا می شد. در آن شرایط وایس پشتیبان و تکیه گاهی در کتاب های هرمان هسه یافت، به خصوص در «گرگ بیابان» و سرانجام نزد خود هسه.

در تابستان ۱۹۳۷ پتر وایس استاد مورد علاقه اش را در مونتانیولا، جایی که او برای چندین هفته به یک آپارتمان زیر شیروانی در کازاکاموزی نقل مکان کرده بود، ملاقات و مجدداً از سپتامبر ۱۹۳۸ تا ژانویه ۱۹۳۹ آپارتمانی در روستای کارابیتا که در آن حوالی بود، اجاره کرد. وایس بنا بر گفته، خودش به دنبال رد پای کلینگزور، شخصیت هنری کاملاً اغراق آمیزی بود که هرمان هسه در کتاب هایش آفریده بود. هر دوی این اقامت ها سرشار از نمودها

و دوستی های تازه بود. در این زمان پتر وایس بسیار نقاشی کرد و بسیار نوشت و برای اولین بار در زندگی اش، فارغ از غم و اندوه بود.

در روز اول اکتبر سال ۱۹۳۸ ارتش آلمان نازی منطقه آلمانی نشین چکسلواکی آن زمان را اشغال کرد. خانواده پتر وایس که در بوهمن می زیستند، چون پدر یهودی بود، می بایست سریعاً از آنجا می گریختند. پدر و مادر باز هم دست به مهاجرت زدند و این بار به کشور سوئد رفتند. در ژانویه ۱۹۳۹ پتر وایس تسین را ترک کرد و او هم به سوئد رفت. تماس با هرمان هسه

در ابتدا از طریق نامه نگاری ادامه داشت و هسه در تمامی این مکاتبات راهنما، دلگرم کننده و مشوق او بود. البته هر چه که پتر وایس در سوئد پس از مشکلات عدیده اوایل اقامت با محیط انس می گرفت، به همان نسبت فاصله بین نامه ها طولانی تر می شد، تا جایی که در سال ۱۹۴۴ به یک وقفه طولانی منجر شد.

زمان اقامت مشترک آنها در تسین بهترین دوره رابطه عمیق و تنگاتنگ بین آن دو بود، رابطه ای که به خصوص متأثر از اختلاف زیاد سنی آنها بود. پتر وایس در عنوان بیست سالگی بود و هرمان هسه وارد شصت سالگی می شد. اما با وجود این، هر دوی آنها با حفظ ظاهر رعایت همه جوانب را می کردند.

هرمان هسه تازه در سال ۱۹۶۱، زمانی که کتاب وداع از خانواده پتر وایس را خواند، متوجه شد که پتر وایس بخش عمده ای از مشکلات زندگی را از او مخفی نگه می داشته است، کتابی که تصویر عربانی از دوره کودکی و نوجوانی او بود. هسه با تعجب به او نوشت: «... [وقتی به پتر وایس و نحوه آشناییمان در مونتانیولا می اندیشم، تعجب می کنم که شما در آن زمان نسبتاً چقدر سرحال بودی و یا این طور به نظر می آمدی.»

توضیحی بر شگفتی هسه از این امر را می توان در نامه ای که پتر وایس در پائیز ۱۹۳۷ نوشته است، مشاهده کرد. در آن نامه او از سکوتی سخن می گوید که در ملاقات کازاروسا بر او مستولی شده بود: «عجیب است»، هر بار که نزد شما می آمدم، موضوعات زیادی را می خواستم به شما بگویم، اما دستخوش چنان حالتی می شدم که نمی توانستم چیزی بر زبان آورم. دل نگرانی و موضوعات یکباره چنان ناچیز و پیش پا افتاده می شدند [...] که اختیار از دست می دادم و فقط به ماندن با شما راضی می شدم. بدون آنکه حرفی بزنم و این برای من کافی و لذتبخش بود. آخر وقتی که بدون هیچ کلامی زمان به خوبی می گذشت، نیازی نبود که شما را با گفته هایم بیازارم.

در زمان موقعیت تألیف ۱۹۵۶ که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، پتر وایس شخصی به نام امیل سینکلر را به عنوان دوست و یکتور، قهرمان پیشتاز داستان، وارد صحنه می کند که نه تنها همان نامی است که هرمان هسه خود به عنوان نام مستعار برای «میان» انتخاب کرد، بلکه اشاره به آن شخص مورد نظر دارد. این امیل سینکلر بعد از جنگ جهانی اول در تسین به نحوی زندگی می کند که به وضوح «کلینگرور» را به یاد می آورد. و یکتور به یاد ملاقات هایش در آنجا می افتد، به یاد صحبت های مشترک شبانه درباره گذر روزگار، آینده بشر و آدم گریزهای اجتماع

که امیل سینکلر آنان را «گرگ بیابان» نامید. موضوع طوری است که انگار پتر وایس برای خودش دربارهٔ آرزویی برآورده نشده می‌نویسد، به امید آن که این زمان جدائی را پشت سر بگذارد، زیرا او خود هیچ‌گاه با هرمان هسه زمان کلینگزور به صحبت نپرداخته و یاروزهائی را در جنگلها و شبهائی را با او به گفتگو در کروتی سپری نکرده است.

این تناقض در نحوه بیان داستان بعدی یعنی وداع از خانواده که در سال ۱۹۶۰ نوشته شده است و به شرح حال و دوره کودکی و نوجوانی او مربوط می‌شود، به وضوح قابل مشاهده است. پتر وایس شرح می‌دهد که چطور خواندن کتاب «هالر [...] و فقط برای دیوانه‌ها» (منظور کتاب گرگ بیابان هرمان هسه) در خاطر او به صورت یک ماجرای مهم و تاریخی درآمد. بالاخره بعد از ۲۴ سال یک لحن انتقادی در نحوه ارائه وقایع ایجاد شد: «در خیلی موارد این کتاب مراد در یک دنیای ناشناخته رمانتیک نگه داشت، در حالی ناشی از همدردی و شوقی استادانه، من به لحن محکم‌تر و خشن‌تری نیاز داشتم، وایس در عکس‌العمل به اولین نامه هالر یا بهتر بگوییم، هرمان هسه، روی اختلاف سنی آنها تاکید می‌کند...» [این سخنان یک استاد پیر و متواضع بود. [...] این صدا برای من از نظر یختگی کاملاً غریبه بود، [...] این سخنان از جهتی نظام‌مند و سنجیده بودند، من در آرزوی قطب دیگری بودم، قطبی که خود را بی‌امان تسلیم کند.]] چند صفحه بعد پتر وایس اقامتش در تسین را که اقامتی شش ماهه در کنار دریاچه‌ای کوهستانی در منطقه جنوب بود، همراه با اولین تجربه عشقی‌اش بطور خلاصه تعریف می‌کند. اما او از این که به خاطر هالر یا هسه به آنجا سفر کرده و از حمایت و سخنان دلگرم‌کننده‌ای که در آغاز آشنائی با هرمان هسه از او شنیده است، سخنی به میان نمی‌آورد.

آخرین ملاقات

با این وجود «وداع از خانواده» پس از ۱۵ سال وقفه، دستاویزی شد برای یک نامه‌نگاری مجدد. پتر وایس این اثر را با اهدائیه‌ای که بر آن نوشته بود، برای هرمان هسه فرستاد. هسه تحت تأثیر این کتاب قرار گرفت و در ماه مه ۱۹۶۱ نامه‌ای تحسین‌آمیز به وایس نوشت که در آن، آن‌طور که به نظر می‌آمد، از کیفیت آن کتاب شگفت‌زده شده بود: «از نظر ادبی کتاب کاملی است.» پتر وایس نیز چنین پاسخ داد: «آهنگ صدای شما در نامه برای من مانند صدای شما در اولین نامه بیست و پنج سال پیش بود، یعنی یک ربع قرن قبل از این. این هارویداهای تاریخی و ماندگار زندگی‌اند: گوش دادن به صدائی در یک نامه، یک کتاب و یک اثر هنری.

آدمی از خود بی خود می شود و دنیای دیگری را سیر می کند.»

این نامه سرآغاز یک نامه نگاری دوباره شد که بیش از یک سال و نیم، تا زمان مرگ هرمان هسه ادامه داشت. روز ۲۳ ژانویه ۱۹۶۲، پس از ۲۳ سال، آخرین ملاقات انجام شد. این بار هم پتر وایس فرصت کوتاه این ملاقات را با سکوت قبلی گذراند؛ نهار مشترکی بود با هرمان هسه، که نینون در فضایی کاملاً عادی فراهم کرده بود، «و من مدام از خودم می پرسیدم چرا اینجا هستم، آخر چه می خواهم بگویم و بالاخره زمان ملاقات سپری شد. همسرش نگران بود که او استراحت کند و من نتوانستم از آنچه که می خواستم بگویم کلمه ای بر زبان آورم». آنچه از این ملاقات به جای ماند، تلفیقی از اندوه، آشفتگی و سرخوردگی بود. بعدها پتر وایس در دفترچه یادداشتش نوشت: «نظاره گری در میان هزاران بودم».

هرمان هسه شش ماه بعد از این ملاقات در گذشت. پتر وایس کار بر روی نوشته های سیاسی او را شروع کرد و به زودی نام او بر سر زبانها افتاد، توأم با جدال و بحث در محافل سیاسی چپ آلمان شرقی و غربی. این سالها زمانی است که شالوده عقاید سیاسی پتر وایس در جامعه شکل می گیرد، عقایدی که تنها رابطه ناخوشایندی را با هرمان هسه نشان می دهد. یادداشتهای کوتاهی که در فواصل طولانی در دفترچه یادداشت پتر وایس نگاشته شده، مؤید این امر است، از جمله مربوط به سال ۱۹۷۸: «وقتی به هسه می اندیشم، به زندگی دیگر و به دنیای دیگر فکر می کنم. (روایای هسه ۱۶-۱۷ مه) و گریان از خواب بیدار می شوم».

در سال ۱۹۷۹ وایس هرمان هسه را در بررسی خاطرات خود جزو شخصیت های زندگی اش به شمار می آورد و می گوید: «هیچگاه از خودم نپرسیدم که آنها در زمینه فعالیت های هنری دست به چه اقدامی زدند که خصوصیت انسان فوق العاده قوی را کسب کردند». خیلی عجیب است که وایس برخلاف آثار هنری اش و تنها از آنچه که در مکاتباتش استنباط می شود، در ارتباطش با دیگر افراد تحت تأثیر شخصیت و خصوصیات هسه قرار گرفته است. در عین حال این سؤال بی جواب ماند که پتر وایس درباره آثار ادبی چگونه قضاوت می کرد. او هیچگاه در ملاء عام در این مورد به مفهوم انتقادی - تحلیلی اظهار نظر نکرد، به جز یادداشتی کوتاه مربوط به سال ۱۹۷۱ در خصوص «بازی با مهره شیشه ای» و کتاب مورد علاقه اش جامعه طبقاتی. ♦ ♦ ♦



HERMANN HESSE

1946 ÅRS LITTERÄRA NOBELPRIS
FÖR HANS INSPIRERADE FÖRFATTARSKAP,
SOM I SIN UTVECKLING MOT DJÄRVHET
OCH DJUP TILLIKA FÖRETRÄDER KLASSISKA
HUMANITETSIDEAL OCH HÖGA STILVÄRDEN.

STOCKHOLM DEN 10 DECEMBER 1946.

Ernst Haeckel

Christopherson